گفته‌ها

فردید و هایدگر ایرانی

مجید مددی، از جمله مترجمان مارتین هایدگر به زبان فارسی، در گفت‌وگویی که با خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) داشته است، معرفی هایدگر از زبان فردید را یک معرفی ناقص و به‌دور از حقیقت می‌داند. در ادامه بخش‌هایی از مصاحبه او را می‌خوانید.

***

انگیزه شما از ترجمه آثار هایدگر در ایران چه بود؟

پیش از اینکه من «فلسفه چیست؟» را ترجمه کنم هیچ‌کس در ایران به‌جز سیداحمد فردید حتی یک خط نیز از هایدگر ترجمه نکرده یا درباره او ننوشته بود. فردید هم صرفا در سال‌های جوانی‌اش مقاله مختصری درباره هایدگر نوشته و از آن زمان تا سال ۶۷ صرفا درباره هایدگر حرف می‌زد و برداشت‌های خود را مطرح می‌کرد و طرفدارانش نیز او را صاحب دکان هایدگر در ایران می‌دانستند و صلاحیت دیگران را در صحبت از هایدگر نفی می‌کردند. حتی فردید به‌عنوان پدر فلسفه ایران هم خوانده می‌شد. بنابراین هایدگر تا سال‌ها صرفا لقلقه زبان ایرانی‌ها بود و بسیاری با وجود اینکه هیچ کتابی از او نخوانده بودند، اما عاشقش بودند و درباره فلسفه‌اش صحبت می‌کردند. به نظرم رسید این طیف چون چیزی از هایدگر نخوانده‌اند و صرفاً تفسیر عرفانی فردید از او را شنیده‌اند، عاشق او شده‌اند و اگر کتابی از هایدگر ترجمه شود از این طرفداری دست برخواهند داشت. بنابراین «فلسفه چیست؟» را ترجمه کردم. پیش از اینکه به ایران بیایم کتاب را از یک کتابفروشی خریدم که در لندن کتاب‌های دست‌دوم می‌فروخت. در همان لندن نیز کتاب را خواندم و در عین اینکه آن را به خوبی درک کردم، اما ارتباطی با آن برقرار نکردم، چون مباحث کتاب در راستای علایق من نبود. با این اوصاف آن را به ایران آوردم و بعد نیز به همان دلیلی که گفتم آن را ترجمه کردم و صرفا برای یک‌بار چاپ آن را در اختیار نشر تندر گذاشتم.

کتاب پس از انتشار در عرض چند هفته نایاب شد. پس از آن نیز ناشر بارها به منزل من آمد و درخواست کرد که آن را تجدیدچاپ ...

[illegible]

گفت‌وگویی با نیکوس پولانزاس

به سوی سوسیالیسم دموکراتیک

ترجمه: رحمان بوذری

این مصاحبه با نیکوس پولانزاس نخستین‌بار بعد از مرگ او در نشریه حزب کمونیست ایتالیا به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۷۹ منتشر شد، فقط ۹ روز بعد از مرگ نابهنگام او. گرچه تاریخ دقیق این مصاحبه مشخص نیست به احتمال زیاد یکی از آخرین مصاحبه‌های اوست. همان‌طور که از دیگر نوشته‌ها و مصاحبه‌های دو سال پایانی زندگی پولانزاس بر می‌آید، در این گفت‌وگو پولانزاس درگیر مسائلی است همچون رابطه بین مارکس و لنین، بین احزاب کمونیست و جنبش‌های اجتماعی، بین انقلاب اجتماعی و نهادهای دموکراسی نمایندگی. آنچه بیش از همه قابل‌توجه است شک و تردید پولانزاس است نسبت به احتمال رفع بحران چپ در سال‌های اواخر دهه ۱۹۷۰، چه با کمک کمونیسم اروپایی و چه با سیاسی‌کردن مناسبات اجتماعی. به گمان او مشخصا ظهور و بروز دولت‌گرایی اقتدارگرا و بحران نظام حزبی تردیدهایی جدی نسبت به راهبردهایی برمی‌انگیزند که احزاب کمونیست اروپا در پیش گرفته‌اند، از جمله تلاش آنها برای برتری‌دادن به جنبش‌های اجتماعی در حال ظهور. در این مقطع پولانزاس در کل تصدیق می‌کند که موضعش به سمت چپ‌گرایی کمونیسم اروپایی چرخیده ولی اظهارات او در این گفت‌وگو شواهد بیشتری به دست می‌دهد برای درک اینکه تا چه حد بحران مارکسیسم بر سیر تحول افکار او تأثیر گذاشت.

شاید جذاب‌ترین نمونه، حمایت مشروط پولانزاس از چیزی باشد که در نظر بسیاری از متفکران مارکسیست فرم‌های نهادی لیبرال و اصلاح‌ناپذیر است: یک نظام نمایندگی مبتنی بر تعدد احزاب، یک جامعه مدنی پرجنب‌وجوش، و حدگذاری بر تعدی دولت به حوزه «خصوصی». ولی به‌رغم اینکه او تردید دارد بتوان تحلیل‌های لنین و گرامشی را بر اوضاع روز اعمال کرد، این حمایت مشروط صرفا اعتباربخشی به دولت مشروطه لیبرال نیست. تحلیل پولانزاس به تلویح از امکان یک سوسیالیسم دموکراتیک و تکثرگرا می‌گوید و پیشنهاد می‌دهد در مقابل پروژه‌های مبتنی بر سیادت حزب از خودآیینی نهادهای دموکراسی نمایندگی و جنبش‌های ... [illegible]

... صاف و ساده با گولاک یکی می‌گرفتند. معتقدم باید هرچه فوری‌تر برداشتی را کنار بگذاریم که لنین بر مارکسیسم حک کرده و هنوز که هنوز است پابرجاست، برداشتی که مبتنی است بر منطبق‌کردن نظریه و عمل، و بر پایه آن «عقب‌ماندگی‌ها» و «ناخوشایندی‌ها»ی ناشی از فرازونشیب تاریخ را تشخیص می‌دهد و دسته‌بندی می‌کند. چه می‌شود اگر دید خاصی از علمی‌بودن را کنار بگذاریم و این نظر را بپذیریم که بین نظریه، از هر نوعش، و عمل تنشی ساختاری هست؟ به این اعتبار، همان‌طور که سورل مسئولیتی در قبال فاشیسم یا نیچه در قبال نازیسم ندارد، مارکسیسم هم مسئول گولاک نیست. البته این خطر هست که مارکسیسم را از دشواری‌هایی که در راه تحقق سوسیالیسم پدید آمده «مبرا بدانیم». فکر می‌کنم برای پرهیز از این کار، باید هرچه بیشتر بر جدایی بین مارکس و لنین تأکید کرد. نه مثل همیشه فقط با کنارگذاشتن تقدیس استالینیستی «مارکسیسم-لنینیسم» بلکه تشخیص این نکته که در لنینیسم، حتی در «خلوص» نظری‌اش، عوامل و عناصری هست که می‌تواند بر استالینیسم صحه گذارد.

ولی آیا فکر نمی‌کنید تفکیک بین مارکس و لنین، این قبیل «بازگشت به خاستگاه»، پیش‌تر هم آزموده شده؟ از این گذشته، این کار چه سودی برای حل معضلات کاملا جدید امروزی دارد؟

در مارکس عناصری کاملا متناقض با نظریات لنین هست. با وجود نقدهای مارکس به آزادی‌های صوری، دغدغه همیشگی او نهادهای دموکراسی نمایندگی بود که در لنین دیده نمی‌شود. ولی نباید تا ابد به این بحث دیرینه ادامه دهیم، چون هم در رویارویی با معضلات جدیدی که به نقد کشورهای سوسیالیستی بر می‌گردد و، مهم‌تر از همه، معضلات کمونیسم اروپایی (یوروکمونیسم) و هم دشواری‌های دسترسی چپ‌گرایان به دولت در اروپا، پاسخ نهایی را نه می‌توان در مارکس و لنین پیدا کرد و نه حتی در گرامشی ...

[illegible]

منبع: ورسو

نیکوس پولانزاس و نقش دولت

جوانی دی مارکو ترجمه: حمیدرضا یوسفی

[illegible]

[illegible]

بررسی

سوسیالیسم ایرانی

نخستین بارقه‌های اندیشه سوسیالیستی در آثار برخی روشنفکران صدر مشروطه از جمله میرزاآقاخان کرمانی و طالبوف تبریزی نمایان شد اما این به معنای شکل‌گیری یک جریان و طرح یک گفتار نبود. صحبت از سوسیالیسم در مکتوبات سیاسی این دوره تنها در حد مترقی‌دانستن یک اندیشه بود و نه بیشتر. پایه‌های نخستین ایجاد و گسترش گفتار سوسیالیستی و مارکسیستی در ایران پس از ظهور گروه‌ها و احزاب سوسیال‌دموکرات بنیان نهاده شد. این گفتار از دو طریق نفوذ خود را گسترش داد: اول آمیختگی اندیشه سوسیالیستی با برنامه‌های حزبی و تشکیلاتی و دوم ترویج تئوریک این اندیشه از طریق مطبوعات حزبی و مکتوبات ایدئولوژیک. گفتار اولیه چپ را در ایران می‌توان حاصل طرح مبانی برخاسته از سوسیالیسم در برنامه‌های حزبی «اجتماعیون عامیون» و «حزب دموکرات ایران» دانست و همچنین انتشار مطالبی درباره سوسیالیسم و مارکسیسم در مطبوعات و مکتوبات حزبی توسط گروه‌های سوسیال‌دموکرات ارمنی مستقر در تبریز و گیلان و به‌ویژه حزب دموکرات ایران.

کتاب «گفتمان چپ در ایران» چندمین کتابی است که به صورت تخصصی در زمینه تاریخ شکل‌گیری چپ در ایران تألیف می‌شود. نویسنده در نگارش کتاب از منابع مختلفی دراین‌باره از جمله مهم‌ترین آنها، «ایران بین دو انقلاب» یرواند آبراهامیان، و «اسناد جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران» نوشته خسرو شاکری استفاده کرده و با پژوهش در آرشیوهای تاریخی، برخی از اسناد مهم دیگر در مطبوعات آن زمان را گردآوری کرده است. کتاب از ورود اولین نشانه‌های سوسیالیسم در ایران آغاز می‌کند و با سرکوب گروه ۵۳ نفر در حکومت پهلوی اول پایان می‌یابد. جنبش‌های عدالت‌طلب همچون مزدکیان در تاریخ ایران سابقه‌ای طولانی داشتند اما سوسیالیسم که مکتبی فکری برخاسته از اروپا بود، در ابتدای قرن بیستم برای اولین‌بار وارد ایران شد.

گفتمان چپ در ایران
(دوره قاجار و پهلوی اول)
محمدعلی احمدی
ناشر: ققنوس
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

مهم‌ترین جریان‌های رقیب در میدان نفوذ به ایران مکاتب چپ روسیه و اروپای غربی بودند. به‌طورکلی نوع گفتار چپ در ایران در اغلب موارد نموداری از اثربخشی این دو مکتب بوده است. نفوذ هر یک از این جریان‌ها، در کیفیت و عملکرد نمایندگان فکری آنان در ایران، نزدیکی جغرافیایی و عواملی از این دست ریشه داشت. تحت‌تأثیر این عوامل ...

[illegible]